روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵
www.sharghdaily.ir
شنبه ۱۰ تیر ۱۴۰۲ • ۱۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۴ • ۱ جولای ۲۰۲۳ • سال بیستم • شماره ۴۵۸۹ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۸ • اذان مغرب ۱۹:۴۵
اذان صبح فردا ۳:۰۶ • طلوع آفتاب ۴:۵۲

روزنامه شرق

دیالوگ روز

درونِ لوین دیویس - برادران کوئن - ۲۰۱۳

جین (کری مولیگان): اصلا به آینده فکر می‌کنی؟

لوین دیویس (اسکار ایزاک): آینده؟ منظورت ماشینای پرنده‌ست؟! هتلایی که روی ماه هستن؟! نوشابه با طعم جدید؟!

جین: برای همین طرز فکرته که اوضاعت خیلی داغونه.

لوین دیویس: نه. برای همینه که اوضاع خودت داغونه. می‌خوای از آینده یه طرح ثابت بکشی!

◆ روستای نصرت‌آباد شاهدیه در مجاورت شهر یزد یکی از مراکز پرورش شتر در استان یزد است و هر ساله نیز مسابقاتی تحت عنوان کورس شتردوانی در محلی غیراستاندارد در این روستا برگزار می‌شود.
عکس: محمد مسعود زارع، ایسنا

اتفاق‌خوانی

رفتارهای غیرقانونی با معلمان بازنشسته

محمدرضا نیک‌نژاد

دهه نخست تیر را پشت سر گذاشتیم و اکنون بیش از ۹ ماه و ۱۰ روز از زمان بازنشستگی ده‌ها هزار معلم بازنشسته ۱۴۰۱ گذشت. این معلمان تا امروز نه‌تنها طعم نه‌چندان شیرین رتبه‌بندی را نچشیده‌اند بلکه مبلغ سنوات خود را که در آموزش و پرورش به شکل پرسش‌برانگیز و غیراخلاقی به آن پاداش پایان خدمت! می‌گویند نیز دریافت نکرده‌اند. بیش از ۲۸۰ روز از بازنشستگی این معلمان می‌گذرد؛ آن‌هم در دورانی که همه‌مان با گوشت و پوست خود افزایش قیمت‌های لگام‌گسیخته و تورم‌های کمرشکن این ۲۸۰ روز را حس کرده و می‌کنیم. ارزش هر ریال امروز نسبت به پاییز ۱۴۰۱ بسیار کمتر شده و در این دوران طبقه متوسط و فقیر، فقیرتر شده و پولدارها نیز پولدارتر! در این شرایط معلمان بازنشسته ۱۴۰۱ همچنان چشم‌به‌راه واریز سنوات خود هستند که ارزشش نسبت به ۲۸۰ روز پیش، دست‌کم نصف شده است!

و این در حالی است که کم‌وبیش دیگر کارکنان بازنشسته کمتر از دو ماه پس از بازنشستگی این مبلغ را دریافت می‌کنند و باز این در حالی است که مبلغ سنوات معلمان به دلیل سطح دریافتی کمتر پیش از بازنشستگی، از بسیاری از کارمندان هم‌سابقه خود در نهادهای دیگر دولت و نظام کمتر است. البته این تنها دل‌نگرانی این بازنشستگان نیست. با اینکه چند ماه پیش از پایان سال ۱۴۰۱ رتبه‌بندی معلمان شاغل اجرا شد و بازنشستگان ۱۴۰۱ نیز شامل این قانون می‌شدند اما همچنان این گروه از معلمان بازنشسته پشت اجرای این قانون مانده و به شکل غیرقانونی از آن محروم هستند. گرچه با رتبه‌بندی و با شعبده‌بازی دست‌اندرکاران این قانون با طرح اولیه خود به‌شدت فاصله دارد اما همان شندرغازی که امروز معلمان شاغل دریافت می‌کنند به شکل کاملا غیرقانونی از معلمان بازنشسته ۱۴۰۱ دریغ شده است.

گرچه سال‌هاست تأخیر در پرداخت سنوات بازنشستگی معلمان به عادتی زشت بدل شده است، به گونه‌ای که ناعادلانه‌بودنش به چشم نمی‌آید اما در شگفتم از رفتار برخی مسئولانی که همچنان حرام و حلال و حق‌الناس و... از مهم‌ترین بخش‌های ادبیات گفتاری‌شان است، چنین رفتار غیرشرعی را انجام می‌دهند یا چشم بر آن می‌بندند!

این روزها که به دلیل بزرگداشت هفته قوه قضائیه صداوسیما و رسانه‌ها پر از خبرهای وابسته به این قوه است آیا کسی در آن دستگاه هست که این حق زیرپاگذاشته قانونی، اخلاقی و شرعی را پیگیری کند و حق را به حق‌دار و مجرم را به سزای اعمالش برساند؟

آیا کسی هست پیگیر شود چرا پولی که می‌بایست بیش از ۹ ماه پیش به دست این ذی‌حقان می‌رسید هنوز در حساب‌های دولت و احتمالا آموزش و پرورش است؟

چرا اگر شهروندان در پرداخت قسط‌های بانکی خود تأخیر داشته باشند جریمه شده و در صورت ادامه بدحسابی سروکارشان با پلیس و دادگاه و زندان است، اما زمانی که دولت یک طرف داستان باشد همه چیز وارونه شده و گاه جای شاکی و متشاکی عوض می‌شود؟

به بهانه روز قوه قضائیه

پیشنهادهایی برای بهبود وضعیت عدلیه

ابراهیم ایوبی
وکیل دادگستری

در سال ۱۲۸۵ خواست مشروطه‌خواهان ایرانی برخلاف آنچه در دنیا مرسوم و به دنبال «مجلس» بودند، «عدلیه» بود. هفتم تیرماه «روز قوه قضائیه» نام‌گذاری شده است (هرچند قوه قضائیه این مناسبت را از یکم تا هفتم تیر به‌عنوان هفته برگزار می‌کند)، در ادامه تجربیاتی که حاصل ۱۸ سال ارتباط روزانه با قوه قضائیه است، با انگیزه بهبود شرایط دادگستری در میان گذاشته می‌شود:

نخست. گاهی سخنگوی قوه قضائیه در جایگاه اطلاع‌رسانی بیش از اینکه به ابهامات پاسخ دهد، بر شبهات می‌افزاید. در پرونده‌های خبرساز بیان جملاتی مانند «موضوع در صلاحیت قاضی است»، «در صورت حصول نتیجه به اطلاع خواهد رسید» یا «مطابق قانون عمل شده است» افکار عمومی را چندان قانع نمی‌کند.

دوم. در طبقه همکف بیشتر مجتمع‌های قضائی پایتخت غرفه‌هایی به مشاغل اجاره داده شده که زینده دستگاه قضا نیست؛ برای نمونه فروشگاه کیف و کفش چرم هیچ تناسبی با فضا و کارکرد دادگستری ندارد. تصور اغلب مردم پیش از مراجعه به مراجع قضائی، دیدن ساختمان‌هایی مانند بنای باشکوه دیوان عالی کشور با مجسمه «انوشیروان» عادل یا «فرشته» عدالت است.

سوم. مراجعه‌کنندگان (واژه‌ای مناسب‌تر از «ارباب‌رجوع» که یادآور دوران ارباب و رعیتی است) در هنگام مراجعه به قاضی انتظار برخورد محترمانه‌تری دارند؛ متأسفانه گاهی پاسخ ساده «سلام» هم داده نمی‌شود! بماند که تکرار پاسخ‌ندادن به سلام که در شریعت اسلام واجب شمرده است، می‌تواند بر وصف «عدالت» (که در فقه به عدم ارتکاب گناه کبیره و عدم اصرار بر گناه صغیره تعریف شده) سایه افکند.

چهارم. در یک سال گذشته پرونده‌های متعددی با موضوع جرائم سیاسی و امنیتی برای شهروندان تشکیل شد و تقریبا به همه آنها در دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی رسیدگی شد. درحالی‌که با تصویب قانون «جرم سیاسی» در سال ۱۳۹۵ (صرف‌نظر از انتقاداتی که به این قانون وارد است) انتظار می‌رفت بخشی از این پرونده‌ها مشمول این قانون شده و متهمان در دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه محاکمه شوند.

پنجم. بر اساس تبصره ماده ۳ «دستورالعمل اجرائی بند ۱۵ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» (۱۳۸۳) دبیرخانه هیئت نظارت مرکزی این قانون مکلف شده نسبت به انتشار عکس و هویت نقض‌کنندگان حقوق شهروندی پس از قطعیت‌یافتن احکام آنان در رسانه‌های گروهی، جراید کثیرالانتشار و پایگاه (سایت) اطلاع‌رسانی اقدام کند؛ اما تاکنون موردی از انتشار عکس دیده نشده است.

ششم. همچنان قوه قضائیه با وکلای دادگستری و کانون‌های وکلا از راه تعامل برخورد نمی‌کند. نحوه بازرسی وکلا در زمان ورود به مجتمع‌های قضائی و نیز اجرانکردن مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره «انتخاب وکیل از طرف اصحاب دعوی» (۱۳۷۰) که وکیل را در مقام دفاع برخوردار از احترام و تأمینات شغل قضا می‌داند، ازجمله این موارد است.

هفتم. رسم شده در روزهای آخر هر ماه قضات و کارمندان دادگستری مراجعه‌کنندگان را به بهانه «آمار» نمی‌پذیرند! آمار به این معنا که چون باید تعداد پرونده‌های مختومه مساوی یا بیش از پرونده‌های ارجاعی باشد، دادرس و کارکنان شعبه مشغول خاتمه پرونده‌های گذشته هستند. جدای از اشکالات این نگاه کمیت‌گرا، نپذیرفتن مراجعه‌کننده خلاف قوانین دادرسی و اصل سی‌وچهارم قانون اساسی بوده که دادخواهی مراجعه به دادگستری حق همه آحاد ملت دانسته شده است.

هشتم. ایجاد شوراهای حل اختلاف در دو دهه که با الگوگرفتن از قانون «خانه انصاف» سال ۱۳۴۴ به منظور حل کدخدامنشانه اختلافات ایجاد شد، چندان موفق نبود. به مرور صلاحیت این تشکیلات افزایش یافت و اکنون شوراها مانند محاکم دادگستری به دعاوی نسبتا مهم رسیدگی و رأی صادر می‌کنند که با هدف اولیه در تعارض است.

نهم. سازمان بازرسی کل کشور به‌عنوان نهادی زیرمجموعه قوه قضائیه مطابق اصل ۱۷۴ قانون اساسی با هدف نظارت بر حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اجرائی تشکیل شده است؛ اما خروجی کار و میزان اثرگذاری سازمان چندان روشن نیست.

دهم. در اصل ۱۵۷ قانون اساسی تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی، از وظایف رئیس قوه قضائیه دانسته شده است. انتظار می‌رود برای دائمی‌شدن قوانین بااهمیتی مانند «مجازات اسلامی» و حذف تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری -که مورد انتقاد حتی برخی مقامات قضائی بوده و موجب محدودیت وکلا در امر وکالت است- متن مناسب تهیه و برای تصویب تقدیم مجلس شود.

یازدهم. در ماده ۵۷۰ قانون «مجازات اسلامی» (بخش تعزیرات) برای مقامات و مأموران وابسته به نهادها و دستگاه‌های حکومتی که خلاف قانون آزادی افراد را سلب یا آنان را از حقوق مصرح در قانون اساسی محروم کنند، مجازات پیش‌بینی شده است. شایسته بود ستاد حقوق بشر قوه قضائیه به‌عنوان متولی امر، هر سال گزارشی از عملکرد این قوه درباره این موضوع ارائه دهد.

دوازدهم. ایجاد سامانه الکترونیک خدمات قضائی به‌عنوان اقدامی پیشرو در راستای تسهیل امور برای وکلا، کارشناسان و افراد عادی با بهره‌گیری از فناوری بسیار بجا بود؛ اما افسوس که پس از یک دهه همچنان در مرحله آزمون و خطاست و کامل و فراگیر نشده است.

سیزدهم. موضوع «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» که از دیگر تکالیف دستگاه قضائی است، برای عموم مردم ملموس نیست و مراجعه‌کنندگان به دادگستری از موضوع اطاله دادرسی گله‌مند هستند.

چهاردهم. یکی از اهداف مجازات، بازدارندگی و پیشگیری از وقوع جرم شمرده می‌شود. وجود بزهکارانی با سوابق کیفری متعدد در ندامتگاه‌ها، نشانگر عدم کامیابی در پیشگیری و اصلاح مجرمان است.

پانزدهم. با وجود تعداد زیاد دانش‌آموختگان حقوق جویای کار، مشاهده می‌شود بخشی از شعب مجتمع‌های قضائی تهران بلاتصدی مانده و پرونده‌ها برای رسیدگی و تعیین تکلیف به دیگر شعب ارجاع و حجم کار قضات افزایش می‌یابد. استخدام قضات جدید یکی از ضرورت‌های کاهش اطاله دادرسی است.

شانزدهم. از آنجایی که یکی از وظایف رئیس دستگاه قضا ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری است، مناسب است یک بار برای همیشه وضعیت نهادهای موازی مانند سازمان تعزیرات حکومتی و دادسرای ویژه روشن شود.

هفدهم. تصمیمات نهاد موقتی «ستاد مبارزه با ویروس کرونا» به شکل خاص درباره نحوه تمدید اجاره‌نامه و میزان اجاره‌بها با وجود عبور از شرایط بحرانی، هنوز محل اختلاف نظر در دادگستری و شورای حل اختلاف بوده که در این بحران مسکن و اجاره‌بها، نیازمند تعیین تکلیف است.

هجدهم. قانون و تشکیلات ارزشمند «دیوان عدالت اداری» که برای رسیدگی به اعتراض مردم نسبت به مأموران، واحدها و آیین‌نامه‌های دولتی در اصل صدوهفتادوسوم قانون اساسی پیش‌بینی شده، در سال‌های اخیر دچار تغییرات مکرر بوده است. اولین قانون در این زمینه در سال ۱۳۶۰ به تصویب رسید. در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ دو قانون جدید وضع شد که متن اخیر در سال ۱۴۰۲ دچار تغییرات گسترده شد. تغییر پی‌درپی قانون، تعداد کم شعب با وجود حجم زیاد پرونده و همچنین حذف صلاحیت نظارت بر تصمیمات برخی نهادهای دولتی، محل انتقاد است.

یادداشت

داستان ف.ف

دکتر امیر صدری

فریبرز پایه فیلم‌دیدنم بود، در سال‌های دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، ویدئو یک معجزه بود. هر روز دنبال فیلم‌های جدید بودیم و سینماها و بازیگران و احیانا کارگردانان جدید کشف می‌کردیم. عجیب نبود که در یک شب فیلم‌های سنگام، مرد سوم و تپه همبرگر را ببینیم و درباره‌اش حرف بزنیم؛ اما فریبرز پایه فیلم‌دیدن ویدئویی نبود، پایه فیلم‌دیدن در سینما بود، به‌ویژه فیلم‌های خارجی خاص در سینما «عصر جدید» که حتی صف ایستادنش هم لذتی داشت و البته گه‌گاه فیلم‌های ایرانی در سینماهای فلسطین، صحرا و آفریقا.

فریبرز، خسرو شکیبایی را خیلی دوست داشت و خیلی قبول داشت، همه فیلم‌هایش را دیده بود، هرکدام را چند بار، تفنگدارها را هم دوست داشت (جمشید مشایخی، علی نصیریان، محمدعلی کشاورز و البته عزت انتظامی)؛ اما این وسط یک تعصب خاص داشت که نقطه‌ضعف اساسی‌اش هم بود و سر آن حسابی اذیتش می‌کردم؛ آن‌هم «فریماه فرجامی» بود.

می‌گفت فریماه فرجامی بازیگر بزرگی است که این را قبول داشتم. می‌گفت فریماه فرجامی بهترین بازیگر زن تاریخ سینمای ایران است که در این زمینه شک داشتم. گاهی هم می‌گفت فریماه فرجامی باید از ایران برود و در هالیوود یا در سینمای ایتالیا شانسش را برای جهانی‌شدن امتحان کند که در این زمینه اصلا حرفی نداشتم. اما سر اینها نبود که اذیتش می‌کردم، سر این بود که منکر شیفته‌بودنش می‌شد. در آن سال‌ها کم نبودند بچه‌هایی که عاشق بازیگران سینما می‌شدند؛ فکر می‌کنم نیمی از جوانان ایران آن سال‌ها و بعد از «عروس»، عاشق نیکی کریمی شدند و نصف دیگر عاشق ابوالفضل پورعرب. اما عشق یا علاقه یا محسورشدن فریبرز از جنس دیگری بود؛ اصلا توصیف‌ناپذیر بود و تازه نمی‌خواست قبول کند دل از دست داده است، معتقد بود یک هنردوست خاص است و آنچه را می‌بیند، دیگران نمی‌بینند. می‌توانست دقایق زیادی درباره نحوه ایستادن و نگاه و حتی مکث‌های میان سخن‌گفتن فریماه فرجامی حرف بزند و بارها هم این سخنرانی را تکرار کند و البته گاهی چیزهای جدیدی کشف می‌کرد که روایت‌هایش را طولانی‌تر و البته شنیدنی‌تر می‌کرد.

چیزی که بیشتر از همه موجب اذیتش می‌شد، اصرارش بر خاص‌بودن اسم بازیگر محبوبش بود. می‌گفت: «اسم‌ها بیانگر خیلی چیزها هستند، حرف ف حرف خیلی خاصی است، شاید خاص‌ترین حرف‌ها، کسی که نام و نام خانوادگی‌اش با ف شروع شود، خاص‌ترین آدم‌ها است... مثل فروغ فرخزاد، مثل فریدون فریاد...».

حیف که آن موقع نمی‌دانستم فریاد نام خانوادگی واقعی شاعر نیست.

سال‌هاست از فریبرز بی‌خبرم، فکر کنم از ایران رفته، ف.ف او اما روی تخت بیمارستان است، در کما.

کاش می‌شد همه آن عشق‌های پنهان سرشار را به او انتقال داد؛ آن‌همه انرژی متراکم نباید یک انسان را نامیرا کنند؟ نمی‌دانم فریبرز می‌داند ف.ف در چه حالی است؟ و چگونه این تراژدی و تراژدی‌های قبلی بازیگر محبوبش را تجزیه و تحلیل کرده و اصلا حالا حسش چیست؟

می‌گویند «تاریخ‌های شفاهی» باید ثبت شوند، کاش می‌شد عشق‌های شفاهی را هم ثبت و ضبط کرد... .

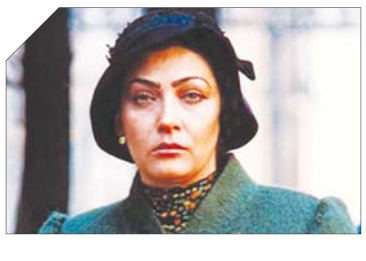

گزارش‌خوانی

مرگ خودخواسته به‌مثابه مسئله اجتماعی

گیسو فغفوری: در روزهای آخر هفته‌ای که گذشت سه خبر خودکشی از اهالی فرهنگ و رسانه منتشر شد.

«علی صادقی»، اهل دهدشت، روزنامه‌نگار بود که در ۳۹سالگی به زندگی خود پایان داد. یکی از اعضای خانواده‌اش معتقد بود او با وجود داشتن دو مدرک همواره به دنبال کار بود و نتیجه‌گیری کرده بود این خودکشی به دلیل فقر است. یکی دیگر از اهالی رسانه معتقد بود که او نامه‌ای نوشته و از حملات پنیک که او را مستأصل کرده، به مرگ روی آورده است.

«سارینا امیری» که در رسانه‌های اجتماعی به عنوان کارگردان تئاتر در بندرعباس فعالیت می‌کرد، در شبکه‌های اجتماعی معرفی شده است. او نیز سن زیادی نداشت و تصمیم گرفت مرگ را انتخاب کند.

«پانته‌آ اقبال‌زاده» مترجم جوان ادبیات کودک و نوجوان نیز با نوشتن نامه‌ای اعلام کرد «وزن دلایلم برای پایان‌دادن به زندگی‌ام خیلی بیشتر شده تا اینکه بخواهم ادامه بدهم. درواقع اصلا انگیزه‌ای برای ادامه زندگی ندارم»؛ نامه‌ای که داغ بر دل خانواده نهاد و انتشارش موجی از همدلی و هم‌زمان نگرانی را پدید آورد و ما پنجشنبه بهشت‌زهرا بودیم، برای تشییع جنازه پانته‌آ اقبال‌زاده؛ دختری جوان و هنرمند. پدرش «شهرام اقبال‌زاده» غمگین و دلشکسته با کمری خم و خواهر و مادری عزادار که لحظه‌ای چشمانش از گریستن باز نمی‌ایستاد. شهرام اقبال‌زاده برای اهالی فرهنگ و اندیشه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و این بار به عنوان پدر در توصیف نامه «پانته‌آ» گفت: «خرد شدم».

دعوت به همدلی

این اتفاق‌های ناگوار به‌ویژه مرگ خودخواسته پانته‌آ باعث شد که یادمان بیاید چقدر نیازمند یکدیگریم. این چند روز در مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی هشدار می‌دهند و همه را به «همدلی با هم» و «مراقبت از یکدیگر» و به‌ویژه «جوانان» دعوت کنند؛ این موضوعی است مهم و این دعوت دعوتی پسندیده.

هر یک جوانی که چنین از جان گرامی می‌گذرد، خانواده و بستگان و دوستانی دارد که آسیب شدید می‌بینند و نیاز به مراقبت دارند. این «داغ» چنان بزرگ است که به راحتی کهنه نمی‌شود. باید مراقب آنان بود و باید مراقب جوانان بود.

هنوز بسیاری از ما روزنامه‌نگاران هر بار یاد رفتن «شیده لالمی» می‌افتیم، اشکمان سرازیر می‌شود. هنرمندان و اهالی سینما مدام به یاد «کیومرث پوراحمد» و مرگ خودخواسته‌اش هستند. در این میان چند نفر دیگر از اهالی فرهنگ و هنر رفتند و ماندن را تاب نیاورند؛ مانند «نیلوفر بان» و... .

مرگ خودخواسته فراتر از مسئله فردی

شاید این هشدارها که این روزها می‌شنویم، این نیاز به همدلی‌ها که تکرار می‌شود، شاید اینکه در ذهنمان جایی برای کسانی که مدت‌هاست خبری نداریم، باز کنیم و به سراغشان برویم، همه توصیه‌هایی مهم و کاربردی باشد. شاید واقعا همین که تأکید کنیم همین زنده‌ماندن هنر این روزهایمان است، نکته مهمی باشد اما به نظر می‌رسد متخصصان وظیفه مهم‌تری دارند.

در این میان جا دارد که متخصصان به‌ویژه روان‌شناسانی که در زمینه سوگ مطالعه و تحقیق دارند، در این زمینه راهنمایی کنند و آموزش دهند؛ چراکه گاهی ممکن است از هر یک از ما با انگیزه‌های دلسوزانه رفتاری سر بزند که نه‌تنها درمانی نباشد بلکه بر درد بیفزاید. همچنین این را باید تحقیق کنند و دانسته‌هایشان را آموزش دهند که چگونه می‌توان همراه و کمک بود برای اینکه متوجه شویم کسی در معرض خطر است.

گسترش و افزایش تعداد و نوع این اتفاق‌ها به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را به موضوع‌هایی شخصی یا خانوادگی تقلیل داد. هم رشد مرگ‌های خودخواسته بین جوانان در چند ماه اخیر و هم بحث‌هایی که درباره علل و عوامل آن وجود دارد و هم واکنش بخشی از جامعه به آن، نشانه‌های پدیده جدی اجتماعی دست‌کم در یک نسل است، نسلی که احساس می‌کند شکست‌خورده و ناتوان از تغییر شرایط پیرامونی است. این پدیده مسئله‌ای اجتماعی است و راه‌حل اجتماعی می‌طلبد.

درست‌تر این بود که دولت آن را به‌عنوان بحرانی اجتماعی مورد تحقیق و پژوهش قرار دهد و به کمک متخصصان راه‌حل‌های درست بیابد و عملی کند. نوع مواجهه با مسائل اجتماعی به‌ویژه مسائل و دغدغه‌های نسلی بسیار اهمیت دارد. با فرض اینکه در این قبیل امور فقط به دولت نمی‌توان نظر داشت و چه‌بسا ریشه دست‌کم بخشی از مسائل در همان‌جاست، چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد اول باید جامعه و به‌ویژه جامعه آکادمیک چنین بحرانی را بپذیرد و بعد درباره‌اش مانند مسئله‌ای اجتماعی گفت‌وگو کند. در کنار آموزش‌ها و راهنمایی‌ها برای مراقبت از یکدیگر به‌ویژه جوانان و نوجوانان بی‌پناه انجمن جامعه‌شناسی ایران و دیگر نهادهای مدنی باید در چنین موضوعی فعال شوند و راه گفت‌وگو را بگشایند.

در نهایت این نکته ضروری است که اگر کسی را در اطرافیان می‌شناسیم که بر این باور است آنان که مرگ خودخواسته را انتخاب می‌کنند، شجاع‌تر از دیگرانی هستند که زندگی می‌کنند و همواره آنان را تحسین می‌کنند، می‌توان به آنها پیشنهاد داد با خط تلفن ۱۲۳ اورژانس اجتماعی تماس برقرار کنند یا با یک خط تلفنی دیگر یعنی مشاوره در بهزیستی با شماره ۱۴۸۰ احساسات خود را در میان گذارند؛ زیرا این نگاه خود نیز خطرناک است.